



محمد صابری

نویسنده و منتقد

یادداشت

درس گفتارهایی از ادبیات فرانسه (۷)

آندره برتون

آندره برتون (۱۹۶۶ - ۱۸۹۶)، شاعر، نویسنده، رساله نگار و منتقد، از نظر پهردازان جنبش سوررئالیسم، کسی که در شعرهایش، نقاشی می کرد و در نقاشی هایش، داستان می نوشت و در داستان هایش، شعر و نقاشی را با رنگ و روغن به تصویر می کشید. بنیانگذار مکتب سوررئالیسم برای به وقوع پیوستن معجزه عشق، نگاهی اسطوره ای و حماسی دارد و از این منظر، تنها عشق مرموز نامحتمل یگانه و گیج کننده و تردیدناپذیر را دلیل تحقق بخشیدن آن می داند؛ نگاهی بس متعالی و دور از دست که اگر انسان می توانست نیازها و خودخواهی ها و زیاده خواهی هایش را با این شرح برتون، همسو کند چه بسا هیچ زنگاری بر آیینیه روشن و همیشه تابان عشق نقش نمی بست. آنچه که در این منظر بیشتر به چشم می خورد، همانا نگاه سوررئالیستی بنیانگذار آن است؛ نگاهی که برای عینیت بخشیدن به آن، راه های دیگری را در زندگی جست؛ راه هایی نوتر با نقشه هایی همسوتر که بی تردید نیازمند آزادی است. آنجا که برتون بدبینانه تحمل ناپذیرترین احکام، سلول های انفرادی همراه با حتی ایستادن در پای جوخه اعدام را برای رسیدن به آزادی کافی نمی داند. حال اینکه بدبینی، کجای جهان فراواقعیت گریان قرار گرفته، خود نیازمند تحلیلی های دقیق تر است که در این مقال نمی گنجد؛ چرا که ما اینجا تنها با انسانی مواجه هستیم که با نگاهی فرازمینی زندگی را جست وجو کرده و برای دردهای بی شمار آن به تنها داروی شفا بخش آن یعنی ادبیات راستین و متعهد رسیده؛ پس نگاه به این وجه از شخصیت هنر مندا نه او و به استناد گزین گو بهایش، ششستاره به واکاوی اش. در نقد جنسیت مادی زندگی می گوید: «ما در دنیای مادیات زندگی می کنیم و مادیات، همه چیز را به تسخیر می گیرد و می بلعد. با این همه خوب می دانم که مادیات، هیچگاه در یک اتاق بیمارستان نمی میرد.» این گفته برتون را به این حقیقت تلخ می رساند که ما در تناقض های ابدی خود مجبور به پذیرفتن هستیم و بس. انسانی که در نفی مال اندوزی و زیاده خواهی، خلبایه های قرابی سرمی دهد و به دیده تحقیر به آن می نگرد، تنها پشت دره های بیمارستان است که به اهمیت مادیات و پوچی گفته هایش بی می برد. در باب هستی شناسی برتون اعتراف می کند که برای فهم اینکه در جسم چه کسی حلول کرده، راهی سخت در پیش رو دارد؛ چراکه این کلمه آخر باعث سردرگمی اش می شود؛ زیرا پلوتو حایمیان خود و بعضی موجودات، پیوندهای متمایزتر، اجتناب پذیرتر و التهاب آورتر از آنچه تصور می کرده، ایجاد می کند. به عبارتی برتون سردرگمی آدمی در دریافت مفهوم راستین هستی و خردورزی را دلیل انتخاب های غلط می داند تا هسته و جوهره اولیه خود زندگی، دیدگاهی به غایت معماگونه و پرشش انگیز. شاید به همین دلیل است که ترجیح می دهد در شب راه بسپارد تا خویشانش را آن کسی بیندارد که در روز حرکت می کند. می گوید: «با تمام وجود از اسارتی که می خواهید در نظرم از ششند جلوه اش بدهند، بیزارم. انسان محکوم به بندگی که قادر نیست زنجیر بگسلد مرا به رقت می آورد، اما شرط رنجش همدلی ام را بر نمی انگیزد.» اینکه در تحلیل های فلسفی اش به شدت معتقد است آدم نباید اندیشه هایش را با وزن کفش هایش سنگین کند، ناشی از آن است که بین شرح زندگی از آن گونه که انسان آن را می نویسد با رفتار و کردارش تفاوت های زیادی را می بیند و برای همین به اصلت اندیشه فراتر از واقعیت های مرموز و گیج کننده زندگی خیلی قائل نیست. تا جایی که آن را تابع رویدادهای اتفاقی می داند تا رویدادهای معمول و از همین زاویه جهان بینی او شکل دیگری به خود می گیرد. جهان پیرامون برتون را مجموعه دوار و مبهمی از پیوندهای ناگهانی، اتفاقات گیج کننده که بازتاب دهنده تعالیل دهنی دیگر هستند، تشکیل می دهد. جهانی معماگونه و پر پیچ و تاب که هیچ انسانی توان تاب آوری اش را در دایره محدود ذهن ندارد. این البته به کم تحرکی و تنبلی اندیشه انسان خیلی مربوط نیست، شاید راوی قصه زندگی در این باب تامل و تعمدهایی داشته که آدمی را در این حصار به حال خود رها ساخته و از دیدن آن به دنبال کسب لذت های بصری و چشایی مافوق طبیعی بوده؛ و گرنه حقارت توان و اراده و اندیشه در برابر این قدرت و سیطره بی حد و مرز چیزی نیست که بتوان از کنارش به آسانی گذشت. باید این را هم گفت که در هیچ کدام از نظر بهای ارائه شده از جانب برتون، ردی از انکار خدا دیده نشده. تنها و تنها حقایقی شگرف و تکان دهنده را رو در روی هم چیده و به استنتاجات معقول و پسندیده ای رسیده که کمتر کسی را یاری نفی آن است. این گفتار را با این عبارت از آندره برتون به پایان می رسانیم، عبارتی تکان دهنده در باب استحاله و زور آزمایی برابر آدمی در برابر واقعیت های هولناک زندگی: «ترجیح می دهم امروز خیلی رنج بکشم تا اینکه به عمرم همیشه کمی رنج بکشم»



چهارشنبه

۱۴۰۱/۰۸/۰۴

۲۹ ربیع الاول ۱۴۴۴ / ۲۶ اکتبر ۲۰۲۲

سال پنجم
شماره ۱۴۰۱

armanmeli.ir

صدف در خشان به مناسبت باز نشر «عبور از آینه»:

تقلید؛ آفت شعر امروز ایران

عشق اساسی ترین محور آثار شاملو و قبابی است



آرمان ملی – هادی حسینی نژاد: «عبور از آینه» عنوان یکی از آثار پژوهشی صدف در خشان، شاعر و نویسنده است که اخیراً از سوی نشر فصل پنجم، تجدید چاپ شده. اودر این کتاب، به بررسی تطبیقی «آنیما» در شعر زنده یاد احمد شاملو و نزار قبابی، شاعر سرشناس ادبیات عرب پرداخته است؛ کتابی که برگزیده سومین کنگره بین المللی زبان و ادبیات فارسی بوده و مورد توجه منتقدان و کارشناسان قرار گرفته است. باز نشر این کتاب، مجالی به دست داد تا حول محور شعر و ادبیات تطبیقی با در خشان، به گفت و گو بنشینیم. او فارغ التحصیل رشته زبان و ادبیات فارسی (مقطع دکتری) است و تاکنون مجموعه های متعددی چون «صدفها آبستن مرارید می شوند»، «ریل ها دوربرگردان ندارند»، «مرد لاجوردی» و «بیرها پلک نمی زند» را روانه بازار کتاب کرده است.

اخیراً کتاب پژوهشی «عبور از آینه» که در سال ۹۷ به قلم شما انتشار یافته بود، باز نشر شده است. کمی درباره این اثر و عنوان دوم آن، توضیح دهید.

«عبور از آینه» پلی بین ادبیات و روانشناسی است و در آن به بررسی تطبیقی آنیما – که طبق روانشناسی کارل گوستاو یونگ همان بانوی روح مرد است – در آثار دو شاعر نامدار ایرانی و عرب؛ احمد شاملو و نزار قبابی پرداختیم. آنیما، کهن الگویی که در ناخودآگاه ضمیر مرد حضور دارد و از مهم ترین کهن الگوها در اندیشه یونگ است که عقیده دارد تمام تمایلات روانی زنانه در روح مرد وجود دارد. هر مردی تصویر جاویدان زن را در درون خویش حمل می کند البته؛ نه تصویر این زن یا آن زن به خصوص را؛ بلکه تصویر نمایی زن را دارد که به باور یونگ، این روان زنانه در مرد با اتصال او به ناخودآگاه جمعی، منبع الهام در آفرینش هنری می شود. این اثر در سال ۹۷ توسط انتشارات آنیما برای اولین بار چاپ و در مهر ۱۴۰۱ توسط انتشارات فصل پنجم، چاپ دوم آن وارد بازار شد. «عبور از آینه» برگزیده سومین کنگره بین المللی زبان و ادبیات فارسی است و شامل ۲۰۰ صفحه و در پنج فصل مجزا می شود. در فصل اول آن، اصطلاحات روانشناسی چون ضمیر خودآگاه، ضمیر ناخودآگاه فردی و جمعی، سایه، نقاب،

آنیماس و آنیموس را بررسی کردم. در فصل دوم به بررسی آنیما در اشعار نزار قبابی و در فصل سوم، به بررسی آنیما در اشعار شاملو پرداختیم. در فصل چهارم نیز بررسی زبان سوم شعر در اشعار شاملو و قبابی و در فصل پنجم که فصل آخر کتاب است به بررسی تطبیقی آنیما در اشعار احمد شاملو و نزار قبابی پرداختیم.

آنیما از منظر یونگ، تجسم احساسات زنانه در مردان است. در این کتاب، کدام مضامین روانی و روحی در شعر شاملو و قبابی، مقایسه و تطبیق شده اند؟

در این کتاب، پارامترهای آنیما و عشق، آنیما و طبیعت، آنیما و مادر، آنیما و وطن، آنیما و جنسیت، آنیما و باروری و آنیما و یکی شدن (فرآیند فردیت) در اشعار هر دو شاعر مورد بررسی تطبیقی قرار گرفته است. زیباترین تصاویر در قسمت یکی شدن و فردیت در اشعار این دو شاعر به چشم می خورد. چنان من و تو در شعر می آمیزد که هیات زیبایی ما متجلی می شود که خودکامگی ها از بین می رود و مخاطب را غرق لذت خواندن شعری به ژرفانی «ما» می کند که به راستی هم شاملو و هم قبابی بسیار زیبا آن را در شعر وارد کردن؛ امپراطوری زیبای «ما» را در شعر خود بنیانهند.

ممکن است از چند مشابهت در بین شعر دو شاعر، اشاره کنید؟

هر دو این شاعران، ارزش خاصی برای زن در اشعار خود قائل شده اند؛ طوری که شاملو، آیدارا و قبابی، بلقیس را در اشعار خود می آورد و زیباترین عاشقانه ها را به این دو زن مشخص تقدیم می کنند. آن ها از شعر فراتر می روند و از یک زن مشخص، به یک زن جمعی می رسند و گویی این دو شاعر برای دفاع از حق زنان جامعه، خود در اشعار خود زیباترین ها را می سرایند. شاملو و قبابی در اشعار خود از نگاه فردی به نگاه جمعی می رسند. زن در اشعار این دو شاعر، زن حقیقی است و دیگر آن عروسک پشت پرده نشین که بیشتر در ادبیات کلاسیک با آن مواجه هستیم، نیست. زن در شعر آنها، حضوری فیزیکی دارد؛ بی پرده و دور از

آرمان ملی

می کنید و چه پارامترهایی را در آن پررنگ یا کم رنگ تر می دانید؟

شعر امروز ایران با معضلی به نام دنیای مجازی روبه رو است. بی شک شبکه های مجازی ما، شعر را به یقینرا برده اند؛ چنان که شاهدیم نثرهای بی مایه ای در شبکه های مجازی تحت عنوان شعر منتشر می شود و سلیقه مخاطب را تا همین حد نازل می کند. حال در این میان، سرقت های ادبی هم صورت می گیرد. متأسفانه شبکه های مجازی، منبعی برای انتشار جعلیات شده است و مخاطب به جای اینکه شعر هر شاعری را از روی کتاب های آن شاعر بخواند، از روی موبایل می خواند. این سوادهای مجازی ماحصلش می شود شعرهای جعلی که در فضای مجازی به وفور یافت می شود. اما درباره کیفیت شعر باید بگویم که در شعر امروز، نوآوری کم است و متأسفانه بیشتر شاعران به ورطه تکرار افتاده اند. تقلید آفت شعر ما شده است و شاعر باید اثر انگشت خود را پای شعرش داشته باشد. بیشتر شاعران سپیدسرا، مطالعه ای در حوزه ادبیات کلاسیک و متون کهن ندارند و فکر می کنند چون سپیدسرا هستند، نیازی به ادبیات کهن ندارند؛ در صورتی که یک شاعر باید مطالعه ژرفی در حوزه ادبیات کهن داشته باشد؛ چنان که می بینیم شاملو، موسیقی شعر خود را از نثر آهنگین تاریخ بیهقی وام می گیرد که من در فصل چهارم کتاب عبور از آینه با ذکر نمونه های زیاد به این مقوله پرداختام و جالب است که امروز که با شما مصاحبه می کنم، روز اول آبان و روز بزرگداشت ابوالفضل بیهقی هم است. شاعر امروز باید شعر دیروز خود را بشناسد و از شعر دیروز به شعر امروز برسد. مطالعه ادبیات کهن شاعر را با نمادهای فرهنگی اسطوره ای ملی میهنی آشنایی کند و شاعر از تمیج در اشعار خود بهره می برد علاوه بر اینکه دایره واژگانی شاعر را گسترده می کند، مقوله ای که بیشتر شاعران امروز در آن ضعف دارند. خود من به عنوان یک شاعر سپیدسرا که تمامی کتاب های شعرم در این فضا است اما سال ها ادبیات کلاسیک و متون کهن را مطالعه و در این حوزه پژوهش کرده ام و بعد به شعر آزاد رسیدم.

به نظر شما، شعر هجدهم ادوار گذشته، همچنان برای مخاطب و جامعه ایرانی، همان کارکرد تاریخی خود را دارد یا نه؟

بی شک شعر و ادبیات فارسی، مایه فخر ما ایرانیان در سراسر گیتی است. شعر در تاریخ ایران زمین، پیشینه ای ژرف دارد، شاعر با توجه به فضایی که در آن زندگی می کند، حال و هوای تاریخ زمان خود را در شعرش می آورد. به عنوان مثال؛ شعرهای اعتراضی که حافظ در زمان امیر میرزاالدین محمد حاکم شیراز سروده و با آوردن واژه «محتسب»، او را نشانه گرفته و بر او ظلم او اعتراض می کند. حافظ از فضای خفقان شیراز می گوید و در واقع شعر و تاریخ با هم گره می خورند؛ آنجا که حافظ در غزل زیبای

«دانی که چنگ و عود چه تقریر می کنند/ پنهان خورید باده که تعزیر می کنند» فضای خفقان در شیراز را به تصویر می کشد و یا حکیم بزرگ توس با سرودن شاهنامه، سال ها بعد از تسلط اعراب بر ایرانیان، شناسنامه ملی میهنی برای ایرانیان می آفریند و نقش بسیار مهمی را در تاریخ ادبیات ما و ماندگاری زبان پارسی ایفا می کند. شعر فارسی از برجسته ترین بخش های هنر فارسی است که همیشه با تحولات اجتماعی عجین بوده است به عنوان مثال در انقلاب مشروطه این عجین شدن را به وضوح می بینیم. در همین کتاب عبور از آینه، نزار قبابی را که شاعر زن و شراب می شناسند، بعد از شکست اعراب از اسرائیل، شعرهای مقاومتی، مبارزاتی و اعتراضی می سراید؛ پس می بینیم که در خطه های دیگر هم چنین بوده که شعر از حوادث تاریخی زمان خود جدا نیست و تاریخ اجتماعی در شعر شاعران تجلی می یابد؛ چنان که شاملو شعرهای مبارزاتی و اعتراضی دارد که یکی از زیباترین این شعرها، شعری است که برای مرگ مرتضی کبایک می گوید. به باور من هر جا که شعر هست، تاریخ هم نفس می کشد و تاریخ در قالب واژگان زیبا صف آرای می کند و هر جا که تاریخ است، شعر متولد می شود. به قول علیرضا یارند، شاعر آمریکایی ادبیات، خبری است که کهنه نمی شود؛ پس همواره شعر بر مخاطب خود تاثیر می گذارد و کارکرد تاریخی خود را دارد؛ همان طور که ما شاهدیم در انقلاب ها، جنگ ها، هشن ها، آیین ها همیشه این شعر است که به عنوان سمبل و نماد جلوه گری می کند.

به آینا به زودی، شاهد انتشار مجموعه یا پژوهش تازه ای از شما خواهیم بود؟ لطفا درباره این آثار، توضیح دهید.

در حال حاضر تصمیم دارم که گزیده ای از اشعارم را که گلچینی از پنج کتاب شعر من با نام های «ریل ها دوربرگردان ندارند» - که هم اکنون چاپ پنجم آن توسط نشر ایجاز در بازار موجود است- کتاب «صدفها آبستن مرارید می شوند» (نشر فصل پنجم)، کتاب «چهل سال زن» (نشر فصل پنجم)، کتاب «مرد لاجوردی» (نشر مروراید) و کتاب «بیرها پلک نمی زنند» (نشر فصل پنجم) است، چاپ کنم. در حوزه پژوهش، در حال حاضر در حوزه رزنان مشغول پژوهشی هستم که موضوع رساله دکتری من است و بعد از چاپ این کتاب پژوهشی، به تفسیر درباره شعر زنان و شاعران زنی که در این کتاب به آن ها پرداختم و موضوع تحقیق من بوده است صحبت خواهیم کرد.



ادبیات

نگاه

نگاهی بر «تن هامن بود میان هیچ می دوید»
سروده فرناز جعفرزادگان
به ناکه آن شدن از حرف



امین فقیری

زمانی که شاعر، پوچی عظیمی را درمی یابد و با آن می زند، لاجرم عنوان کتابش را چنین برمیگزیند. تن در این میان بازنده اصلی است؛ چرا که تحمل می کند رنج هایی را که از بیرون و درون بر سرش آوار می شود. نگاه به تن در سروده های این دفتر، گاهی نگاهی دیالوگ گونه می یابد، گاهی پهلوی عرفان می زند و گاهی فلسفه ای را پیش روی خواننده می آورد که تفکیک تن و تن هانیز در اکثر سروده ها سبب می شود ذهن، هم به سمت و سوی انسان و هم سمت و سوی تنهایی کشیده شود؛ گرچه گاهی تن سروده های جعفرزادگان به من ها و تن های متکثری اطلاق می گردد. در شعر یک با واژه «هیچ»، بسیار بازی می شود؛ گویی شاعر از زیر بنای هیچ، یک زندگی پوچ و خالی را ساخته است و دست به شاخسارهای هیچ می زند که به آن نیز تشخیص می دهد. «من» به همه تن ها یا تنان و در نهایت، آن تنهایی بزرگ بر می گردد. گوته نیز می گوید «من در سینه خویش دو روح دارم» و همچنین مونتنی، «من» را و صله ای چهل تکه می داند. «می دود میان هر چه هیچ/ و هیچ می دوید در من/ اه ای هوی هیچ، هیچ های های اه ای هوی هیچ، هیچ های های/ تن ها من بود/ میان هیچ می دود» (از شعر ۱). اکنون به واژه تن که این همه ذهن شاعر را مشغول کرده، در لایه ای اشعار او نگاهی می اندازیم: «نوشتم تن را با یک هجا/ همه ی هجاها/ به حرف در آمدند» (از شعر ۹)، «هزار سودابه از تنم/ از تنم هزار سودابه می روید/ در گیسوریزی آتش هزار رودابه با آب تنی آب/ رود رود می خوانند» (از شعر ۱۱) ... در شعر ۴۷ شاعر با بهره گیری از زبان آرکانیک در ابتدای شعر و تصویر سازی با واژه ها در گذر از قبرستان با اندوه بی نامی همراز می شود که برای تک تک ما اتفاق افتاده می افتد. در این سروده شخص به واژه، دیالوگ و دو صدایی بودن کلام که در بند آخر با زبان و بیان کلاسیک و موزون به پایان می رسد، شاعر، نوعی تفاوت را در سرودن به مخاطب می نمایاند، تکرار حرف «س» سکوت شاننده در شعر را پررنگ تر می کند و گفت و گویی فلسفی را در ذهن ها تداعی می کند؛ «شیرین آمد از هر سو/ سو سو سو سو س/ هیس! / اینجا هیچ نگاهی نمی دود سو سو سو س/ و صدا به صدا نمی رسد...». «راه» یکی گداز واژه های است که در سروده های این دفتر به وفور به چشم می خورد. در نظر شاعر، یک نوع گریز و راهی است، هر چند که در انتها معلوم نیست از سرایی رویه می شود یا اصل ماهیت زندگی، گویی راه، تن را به سرانجام می رساند یا تن (فرد) راه را نشانه گذاری می کند... گرچه در بیشتر اشعار، بهبودگی؛ پاس فلسفی توامان به چشم می آید. به عنوان نمونه بخشی از شعر ۱۶: «راهی که سرگردان است و به دنبال راه می گردد...» و یا بخشی از شعر ۲۰: «از شب و روز/ هیچ هم/ به ما نرسید/ جز خستگی راه/ در هم آغوشی جاده ها» و یا شعر ۲۷: «جادو می کند عبور/ در ایستادن حرف/ به قامت پیامبری از جنس واژه/ من با کرمی ماه در گرفتگی دشتانم/ وقتی که در تجابت غروب/ مارها می خزند...». در این شعر باید به نماد، مار، ماه و دشتان، توجه بیشتری داشت که شاعر زیر کانه به کار برده است و حتی غروب که تداعی دکنده دشتان است، شعری است که در مثبت و تکیه بر وجود زن می چرخد. در انتها، شعر ۹: «در آینه/ به چهره ای می نشینم/ که با آب بیدار شد/ گاهی یک استکان آب/ جهان را آفتابی می کند». این شعر سرشار از امید است، شاعر از باوری قدیمی که آب روشنایی ست، استفاده برده و تعرش را به تمام سروده های جهان پیوند زده است. چهره متفاوت و امیدوار زن در این سروده طرفه و نور است. اما در شعر شماره ۱۰، حکایت، حکایت دیگری است؛ رنج و استیصال از سر تا پای شعر می بارد: «چشم هام خواب دیده اند که نیستند/ از نگاه خون می یارید و سنگ/ بارها گر بسنم/ گریستم برای چشم هایی که نبود/ و حرف هایی که...». جعفرزادگان است و اگر سکوت دهان باز کند/ هزار هزار غمخوار/ آواز به منقار می درند/ بگواگر آندوه دهان بشاید/ انشانه/ می رود اساطیر را با بغض های رفته/ و زار زار می گریزد از شهری که ماه نداشت/ از آن پرندگی خارزار/ که زیباترین آوازش را بی کفن سر داد/ «بشنو از من چی حکایت می کند»/ تاریکی از گلوئی کدام می می خواند/ که سایه ای ندارد/ و مرگ از کدام سو رود/ می خواند/ که می رود خلاف جریان رود/ رود...». این شعر تداعی اجتماعی ست که مردمش



حزن در چرخش حروف و واج ها و قافیه های درونی عمیق تر نمایان می شود. در انتها، مصرعی از شعر مولانا به عنوان بینامتن، سروده را در نگاهی تلفیقی مدرن و کلاسیک به اوج می رساند.